

صفحه ۴۶۶ را بیاورید، در آیات سوره مبارکه زمر بودیم که این آیه خیلی مورد توجه قرار گرفته است و اگر درست به آن توجه کنیم، برای امروز ما هم کاربرد دارد. آیه مشخصاً درباره همان قیامت کبری آمده است. بسم الله الرحمن الرحيم «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ» وقتی که روز قیامت می‌شود، «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» زمین به نور پروردگارش، نور ریش، اشراق پیدا می‌کند، روشن می‌شود. با توجه به کلمه «اشراق» که مفصلش را جلسه گذشته بحث کردیم که کلمه اشراق موجب یک ادبیاتی شده در فلسفه ما به نام اضافه اشراقیه، و کلمه مشرق، کلمه نور، که به شدت هم در ادبیات فلسفی ما آمده به خصوص مثلاً در ادبیات سهروردی، در ادبیات عرفانی ما هم که موج می‌زند این بحث. در خود قرآن هم از کلمه نور، ظلمت، خیلی استفاده شده «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ» یعنی زمین روشن می‌شود «بِنُورِ رَبِّهَا» به نور پروردگار زمین، به نور رب زمین، و در این روشنا هست که «وَوُضِعَ الْكِتَابُ» در حقیقت کتاب بالاخره در فضای کور و دور و ظلمت و این‌ها نمی‌نشیند. آنجا هم صحنه صحنه عدل است، باید صحنه صحنه‌ای باشد که همه چیز روشن شود. لذا این تقریباً معادل همان آیه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» است. یعنی به عبارتی باید با امام روشن شود. که حالا عرض خواهیم کرد منظور چیست. و آن موقع است که توزیع و توزین انسان‌ها انجام می‌شود. وقتی امام نباشد و نور امام نباشد، این توزین‌ها هم درست انجام نمی‌شود.

یک نکته را درباره بحث توحید افعالی و همه این‌ها عرض کردیم. سوره مبارکه نساء، قبل از آن آیات معروف «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ» اگر نگاه کنید، یک عبارت دارد که ائمه باز خیلی به آن توجه کردند، و آن این است، صفحه ۸۷، فضا فضای حسادتی است که یهود و جریان یهود دارد به جریان پیغمبر می‌کند، اول این را لحاظ کنید. دارد که «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» دارند حسادت می‌کنند با مردم. اینجا معنی (ناس) را به صورت کلی دیگر ندارد. حالا فعلاً بحث الان نیست. «عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» در آن چیزی که خدا به فضلش به آن‌ها داده، حالا این چیزی که داده چیست؟ «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» خود یهود آل ابراهیم است درست است؟ اما اینجا در این تقابل وقتی می‌گوید آل ابراهیم، آل ابراهیم عملاً به شاخه پیغمبر زده می‌شود، این معنی ندارد که به آن شاخه زده شود. خوب دقت کنید استدلال را، چون این استدلال قرآنی‌اش مهم است، اگر این‌جوری باشد که آل ابراهیم پس یهود نمی‌شود، آل ابراهیم می‌شود جریان پیغمبر، اگر این‌جوری باشد معنی (آل) هم یک معنی خاصی می‌دهد، معنی اهلیت می‌دهد، یعنی باید اهل باشد. وگرنه اگر آل ابراهیم باشد، آن‌ها هم آل ابراهیم هستند، ولی وقتی که فقط و منحصرأ دارد به پیغمبر ختمی می‌گوید آل ابراهیم، پس معلوم است آل‌اش و اهل‌اش هم یک معنایی می‌دهد از جنس همان معانی که «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» اینجاست که ائمه فرمودند آل ابراهیم ما هستیم، پیغمبر ما هستیم که خدا کتاب داده، حکمت داده است، بالاخره به یک نظام سلبی که قاعده قرآن نیست که بگوید ما در یک نظام سلبی که کسانی که اهل جایی بودند، یا مثلاً بچه محل‌های فلان یا مثلاً به اراکی‌ها ما این‌ها را دادیم، این‌جوری که نیست. پس این معلوم است که آل ابراهیمش هم اهل ابراهیمی‌اند. معنی‌اش این است، که ما به آل ابراهیم کتاب دادیم، حکمت دادیم «وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» ما به آن‌ها ملک عظیم دادیم. و ائمه می‌فرمودند خدا به ما ملک عظیم داده.

ما یک مقدار دنیا را چپه می‌فهمیم. چپه‌اش این‌جوری است که فکر می‌کنیم این‌جایی که الان ما هستیم که یک عالم خیلی قدر و قوی‌ای است، عوالم بالاتر که عوالم غیر این عالم می‌شود احتمالاً یک عوالم مبهم و ساده تر و ضعیف تری است انگار، و همین‌جوری که می‌رویم بالاتر مبهم‌تر و غیب‌تر و ضعیف‌تر و این‌ها. و حال آنکه دقیقاً برعکس است. کسی که در همین عوالم توحیدی بالاتر می‌رود، مدام به قوت دست پیدا می‌کند. چون آن عالم قوی است، آن عالم حالت علی دارد بر این عالم، هر عالم بالایی بر عالم پایینی وضعیت علی دارد، لذا قوی تر است. این است که یک موقعی در دید شما این هست که قلم را می‌بینید که در صفحه دارد می‌دود و می‌گوید قلم دارد می‌نویسد. یک موقع نه چشمتان را بازتر می‌کنید می‌بینید آدمه قلم

دستش است و دارد می‌نویسد، این آدم می‌نویسد، وگرنه قلم نمی‌نویسد، درست است قلم می‌نویسد ولی اتفاقاً آدم دارد می‌نویسد، هرچقدر انسان دیدش وسیع‌تر شود عوالم بالاتر را می‌بیند، این حرف مهمیست به درد توضیح «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ» می‌خورد.

آن موقع کسی که ملکوت شیء را می‌بیند که تعبیر شده به باب الاشیاء، خیلی عجیب است، در روایت ما به آن می‌گویند باب الاشیاء. اینکه شیء یک بابی دارد که شما اگر بخواهید روی شیء تأثیری بگذارید، باید در ملکوتش تأثیر بگذارید. چون آن بابش است، باب شیء است به عبارتی، و ملکوتها باب الاشیاء محسوب می‌شوند. خب کسی که به آن نقطه دسترسی پیدا می‌کند، به باب الاشیاء دسترسی پیدا می‌کند، او حتماً ملک عظیمی دارد، «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» یعنی عملاً همه عالم دستش است و همه عالم مطیع او هستند تکویناً، و باید مطیع او باشند تشریحاً. که بحثی است که هرچا علم قرار گیرد، آنجا قدرت قرار می‌گیرد، و جایی که علم و قدرت قرار بگیرد، حیات قرار بگیرد، که بحث مفصلی دارد. یعنی تکویناً و تشریحاً کسی که در جایی نشسته که دارد روی ملکوت شیء تأثیر می‌گذارد، دارد هدایت به امر می‌کند، با امر شیء در تماس است نه با خلق شیء، دارد آن نقطه را می‌گیرد، خب این «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» دیگر!

می‌خواهم بهتان بگویم قدرت سر و ته است، برای همین است که قرآن را که نگاه کنید قدرت‌های مادی را خیلی اسمش را قدرت نمی‌گذارد. مثلاً شما می‌بینید که فرعون از آن طرف با همه آن قدر قدرتی به حسب ظاهرش، یک موسی می‌رود «وَعَلَيْهِ مَدَارُ الصُّوفِ» یک جامه پشمی هم پوشیده، می‌گوید فرعون حرف من را گوش بده، برنده‌های خدا را هم آزاد کن تا من حکومت را تضمین بدهم. که خلاصه نهج البلاغه یک گزارش مفصلی از این در خطبه قاصعه گفته است. یعنی ببینید انسان احساس قدرت می‌کند در طرف مقابل. یعنی در طرف موسی و هارون احساس قدرت وجود دارد که می‌آید می‌گوید من تضمین می‌دهم که ملک و ملک تو بماند، به شرطی که از من اطاعت کنی. «أَنْ أَدُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ» عباد الله را هم رد کن بیاید، این می‌شود. کلاً یک حالت نظام چپ‌ای دارد. برای همین است که کسانی که اهل قرآن یا معارف قرآن نباشند، می‌بینید از فرعون خیلی می‌ترسند. از این طرف ائمه می‌فرمایند «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» خدا به ما ملک عظیم داده، ملک عظیم دست ماست. این ملک و ملک عظیم، با اینکه خودشان ته چاه هستند، خودشان بر حسب ظاهر در زندانند ولی «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» این به خاطر همان نظام قدرتی است که هرچقدر شما به سمت بالا می‌روید به سمت نظام قدرت می‌روید، و به سمت نظام علم می‌روید و طبیعتاً به سمت نظام حیات می‌روید! این قاعده‌ایست که در بحث اسماء هست.

این «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» زمین به نور پروردگارش روشن است. ما چندین بار تا به حال عرض کردیم که آن چیزی که در قیامت اتفاق می‌افتد، اتفاق نمی‌افتد، این ادراک می‌شود. باید این را متوجه بشویم وگرنه اتفاق نمی‌افتد. همین الانش هم همینجوری است. همین الان هم «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» منتها به مراتب آنجا ادراک می‌شود چیزی که اینجا ادراک نشده، می‌شود ادراک شود؟ بله می‌شود، این است که مدام می‌گویند چیزی که مربوط به قیامت است، مربوط به رجعت است، مربوط به یوم الظهور است. چرا؟ چون هرچقدر توحید غلیظ تر شود، همان اتفاق دارد می‌افتد و همان ادراک می‌تواند اتفاق بیفتد، و زمینه چنین ادراکی بالا می‌رود. توحید افعالی را در آنجا هم همه ادراک می‌کنند، اینجا هم ممکن است کسانی توحید افعالی را ادراک کنند، یعنی شروع کنند از قلم به سمت آن آدم حرکت کنند، بگویند این قلم نمی‌نویسد، این آدم دارد می‌نویسد، این را بفهمد، کما اینکه کسی ممکن است اینجا این را بفهمد، توحید افعالی را فهمیدند.

این روایت را ببینید که این را می‌گویند «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» در «جامعه کبیره» داریم، اول این روایت را ببینید بعد توضیحش را عرض خواهیم کرد. از مفضل بن عمر است. دارد «أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» در این تفسیر «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمودند: «رب الأرض إمام الأرض» این هم یک استدلال قرآنی دارد که حالا عرض می‌کنم، رب ارض امام الارض است. هرکسی که امام است، رب است. امام و انسان کامل و خلیفه الله، او دارد ربوبیت می‌کند هم زمین و هم آسمان را ولی روی ارض تاکید دارد، به یک جهتی که انشاءالله خواهیم گفت. من گفتم «قلت فإذا خرج يكون ماذا؟» وقتی حضرت خارج شود چه جور می‌شود؟ «قال: إذا يستغنى الناس عن ضوء الشمس ونور

القمر» در آن موقع مردم مستغنی هستند از تابش آفتاب، نور شمس و نور قمر. «ویجتزون بنور الامام» با نور امام حرکت می‌کنند. یعنی آن موقع دیگر در زمان ظهور به نور شمس و نور قمر نیازی نیست. با نور امام حرکت می‌شود.

ببینید، یک موقع ما می‌خواهیم این‌ها را ذوقی بفهمیم یک چیزی بالاخره می‌فهمیم دیگر. یک موقع می‌خواهیم درست بفهمیم، یعنی اینی که آیا در زمان ظهور حضرت دیگر این خورشید کار نمی‌کند؟ ماه کار نمی‌کند؟ اینجوری است؟ اصلاً این‌ها نیستند؟ نه، نکته‌اش این است: شما یک موقعی داری این نور را نور شمس و قمر می‌دانی که می‌شود الان، چون اینجوری هم هستی، طلوع و غروب و خسوف و کسوف را، کسوف قمر می‌دانی. در صورتی که قمر هیچ موقع خسوف نمی‌کند، یا شمس که کسوف نمی‌کند، آن نسبت توست که دارد با آن کسوف می‌کند، یعنی تو داری کسوف می‌کنی، وگرنه آن که سر جای خودش تابش دارد، تو در سایه‌ای قرار می‌گیری که آن موقع می‌گویی: دنیا را آب برد. مورچه افتاد در نعلبکی گفت: «آی دنیا را آب برد!» ببینید، همان جوری که واقعاً دقت کردید دیگر خسوف و کسوف که مال شمس و قمر نیست. شمس و قمر که خسوف کسوف نمی‌کنند، آن کسی که دارد خسوف کسوف می‌کند تو هستی، یعنی تو به عنوان بیننده داری خسوف کسوف می‌کنی، وگرنه او که «دائم القُضَلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ» دارد دائماً می‌تابد دیگر دنبال این چیزها نیست. منتها تو داری در یک وضعیتی قرار می‌گیری که هائل شوی، نمی‌توانی نور شمس را ببینی. نور شمسی که نمی‌بینی را آن موقع می‌گویی شمس کسوف کرده! ولی آن کسوف نکرده، بحث این است که آیا زمین، شمس و قمر دیگر نور نمی‌دهد؟ نه، شمس و قمر نور می‌دهد. منتها تو دقیقاً دیگر میدان دیدت آن شده است که امام دارد نور می‌دهد.

کما اینکه شما میدان دیدت اینقدر باز شده که می‌گویی قلم نمی‌نویسد، این یارو دارد می‌نویسد. یعنی شما دنیای ادراکیت عوض شده، دنیای ادراکات عوض شده. و شما این نوری که می‌تابد، که از مشرق می‌تابد، که این مشرق و نور و اینکه انسان کامل از مشرق می‌آید، باد صبا از مشرق می‌آید، عبارت‌های عرفانی فوق‌العاده‌ای در عرفان و ادبیات عرفانی ما به جای گذاشته است. دیوان حافظ می‌گوید: «چو آفتاب جمالت برآمد از مشرق/ ز ذره ذره شنیدم که نعم مولانا» ذره ذره وجود عالم می‌گفت نعم مولانا. عجب مولایی داریم ما «ذره ذره شنیدم که نعم مولانا» ببینید، این یک دستور سلوکی در بحث، یادتان هست ما یک موقع راجع به عشق عقیف، فکر لطیف صحبت می‌کردیم؟ اینکه انسان لازم دارد به فکر لطیف، شما یک موقعی نگاه می‌کنید که یک آفتابی برمی‌آید و می‌گویید خب بالاخره صبح شد. یک موقع شما می‌گویید، نه اینکه تخیلی بگویید، این نور، نورالامام است که دارد می‌آید، یعنی شما می‌گویید «چو آفتاب جمالت» این آفتاب جمال حضرت است که دارد از مشرق سر می‌زند، این را می‌بینید دیگر، خب این یک دنیای دیگری است. یک جاییش مشرق و مغربش برایشان فرق می‌کند، اینکه در ذهنتان اینجوری باشد که بایستید طلوع را نگاه کنید، به حساب طلوع حضرت، نور حضرت، که نور حضرت دارد می‌تابد، نور حضرت شروع کرد به تابیدن، این همان چیزی است که شمس و قمر دیگر تابشی ندارند، «ویجتزون بنور الامام» آدم‌ها دارند با نورالامام حرکت می‌کنند، یعنی سطح ادراک این شده که این نوری که هست، نورالامام است. این می‌شود نور امام از مشرق. برای همین در ادبیات ما مغرب خیلی نیست، مثلاً حافظ اصلاً مغرب ندارد. همه‌اش مشرق، نور از مشرق، باد صبا از مشرق، همه حسن‌ها از مشرق.

حالا با این دقت اگر نگاه کنید، «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» به توحید ولایی دست پیدا می‌کنید که مقدمه توحید الهی است، همانطور که آدم بالا می‌رود این مراتب توحید را دارد طی می‌کند. شما فعلاً وجه الله را دیدید، با وجه الله دارید الله را می‌بینید. حالا یک موقع هست که فعلاً در توحید ولایی هستید، یک موقع هم ممکن است کسی فناهای ذاتی داشته باشد در توحیدهای الهی، ولی این قاعده را باید پی بگیرید که اگر زمین روشن می‌شود، اگر اینور و آنور روشن می‌شود این‌ها نورالامام هستند، نور حقایق برتر و بالاتر هستند، اگر شمس می‌تابد، برای همین است که در ادبیات قرآنی، بحث شمس و قمر و نور و ضیاء و سراج و نجوم و این‌ها را چرا انقدر مدام به خودشان نسبت می‌دهند، این یک تعبیر لطیف ذوقی صرفاً نیست که بگویند این نجوم و «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» این نجوم ما هستیم، واقعا نجم بودند نه اینکه مثلاً فکر کنید این نور

است (حالا باشد شما هم چون هدایت می کنید این هم نور است) ولی واقعا این نوری که می تابد نورالامام است که دارد می تابد.

آن موقع این چرا «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا؟» چرا زمین به نور رب؟ این یک بحثی است، این دو تا آیه را نگاه کنید. آیه ۲۶ سوره مبارکه ص، صفحه ۴۵۴. آیه خلیفه بودن، که در آیات ۳۰ از سوره بقره هستند را هم بیاورید، صفحه ۶. این دو آیه که یکیش در مورد حضرت داوود است و یکیش در مورد انسان، در مورد حضرت داوود آیه ۲۶ را نگاه کنید اینجوری است که: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم» ما قرار دادیم تو را، چی قرار دادیم؟ «خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» خلیفه در زمین قرار دادیم. معلوم است خلیفگی مطلق نیست. خلیفه در زمین است. چون خلیفه در زمین است، اینجا «فَاحْكُم» باید حکم کنی، حکومت کنی. و یک بحث مفصلی هست که من یک بخش هایی اش را یک جاهایی گفتم به نام «زبور»، زبور مانیفست حکومت کردن است. زبور صحف آسمانی نیست مثل مثلاً انجیل. برای همین است که به ائمه «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» به آن ها زیر می دهند، زیر فرق دارد با انجیل، تورات و این ها. به همه شان هم می دهند، منتها به صورت خاص، داوود چون شأن حاکمیتی داشته، به این دلیل دادن زبور را به چشمش آوردند و به چشممان آوردند، که حالا بحث خیلی خیلی مهمی است این بحث ها که زیر دادن یعنی چه، در بحث هایی که با این بچه های تخصص که بحث های انتصاب، استناد را کار می کنیم، اینجا حکم استناد دارد. و حال آنکه نوشته شده نیست از طرف خود حضرت حق. برای همین کاملاً آیات را که نگاه می کنید زبور را که می خواهد بگوید جدا می گوید. یعنی در تراز بقیه کتب و صحف، نمی گوید. احتمالاً می فهمید چه می گویم یا نه؟ خیلی بحث ناقلایی است این بحث. خیلی ناقلاست این بحث که زبور جنسش چیست؟ و زیر که «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» جنسش چیست؟ داوود چون مظهر حکومت های ارضی است، یعنی حکومت بر زمین است، اینجا گفتند «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» یعنی تو را خلیفه در زمین جعل کردیم «فَاحْكُم» آن موقع طبیعتاً باید حکم کند.

اما آنچه در آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره است که صفحه ۶ است، آنجا می بینید جعلش در زمین است. وگرنه منطقه خلافتش زمین نیست. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» این با آن یک فرق جدی دارد و آن این است که می گوید ما تو را جعل کردیم در زمین خلیفه ای بر عالم، بر عالمش از کجا درمی آید؟ تعلیم اسماء، یعنی وقتی دارند همه اسماء را تعلیم می دهند، یعنی دارند می گویند که ما تو را جعل کردیم در زمین، یعنی انگار تخته خورده در زمین، منتها در عالم. حالا این یک نکته ای است و نکته اش این است که، آن کسی که امام حجت است باید در زمین پایگاه داشته باشد. یعنی از بالا کشیده شده باشد تا پایین، تا وجود عنصری اش باید آمده باشد، در همه عوالم را باید پر کرده باشد، نمی شود غیبت داشته باشد به این صورت که در زمین نباشد. این همان روایت ماست که اگر اینجوری بشود «لساخت الارض باهلها» دیگر زمین اهلش را می بلعد. زمینی دیگر نمی تواند باقی بماند. این باید خوراک زمین را هم بدهد. لذا موجود زمینی هم باید باشد. اینجاست که هی دارد تاکید به زمین می شود به خاطر اینکه آنجایی که تمام اسماء در او دارد پیاده می شود، چرا زمین دارد بیان می شود؟ چون این موجود از آسمان همینجوری تنزل می کند، نه تجافی می کند با انسان کامل، تنزل دارد می کند تا روی زمین. برای همین اسم زمین می آید. نه اینکه او موجودی است که منطقه خلافتش زمین است. این بحث داوود است، این بحث داوود است که دارد مورد خلافت ارضی او صحبت می کند. ولی این آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره، راجع به خلافت ارضی صحبت نمی کند. راجع به جعل در ارض صحبت می کند و خلافت بر زمین و آسمان.

لذا شما بگویید «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» درست است، بگویید «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ بِنُورِ رَبِّ الْأَرْضِ» درست است، یعنی شما آن چیزی که دارد «أَشْرَقَتِ» فقط زمین که نیست. منتها به مراتب امام کسی است که رب الارض است، وقتی که رب الارض است، رب الارض والسماء است. یعنی منطقه خلافتش وقتی زمین است، تا اینجا کشیده شده، زمین و آسمان زیر پرش است. نه اینکه رب الارض امام الارض است، رب السماء یک چیز دیگر است، نه رب الارض امام الارض است، رب السماء هم اما الارض است دوباره، نمی دانم منظورتان از اینکه چی از بالا تا پایین کشیده می شود یعنی چی، ولی اگر منظورتان این است که وجود امام است که دارد تنزل می کند، از پایین تا بالا همه را دارد پر می کند وجود امام. اینجا چرا گفتند «أَشْرَقَتِ

الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا؟ که در «جامعه کبیره» دارد «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» در صلوات مخصوص امام رضا هم این مطلب، از کدام مطلب؟ همین «مشرق» یک مطلب که چه ارض باشد چه سماء، می‌خواهم بگویم اجتهادی اگر بفهمیم این‌ها را این‌جوری می‌شود که «اشرقت الارض والسماء بنورکم» نه اینکه «اشرقت الارض بنورکم» مراتب را ائمه این‌جوری می‌فهمند برای اینکه کد بدهند. کاملاً مشخص است وقتی می‌گویند «اشرقت الارض بنورکم» معلوم است دارند به آیه سوره زمر اشاره می‌کنند، که دارند می‌گویند این همان آیه است.

لذا این بحث را واقعاً در نظر بگیرید. یک فکر لطیف بسیار عاشقانه‌ایست با حضرت. وقتی دارد طلوعی می‌کند، نوری طلوع می‌کند. در هر ترازوی نور دارد طلوع می‌کند. یعنی شما صحنه وجود انسان هم وقتی نوری در آن طلوع کرد، حال خوشی دست داد، فضای نورانی‌ای ایجاد شد، مطلب علمی‌ای کشف کرد، دیگر نگوید «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي» نگوید که بالاخره زحمت کشیدم این‌جوری شد، نه. باید بگوید «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» یعنی این را ببیند در آن، حضور امام را ببیند برای اینکه امام به او چیزی را حالی کرد، این نورانیت و این معنویت را امام به او داد، اینکه او بلند شد مناجات خواند، امام به او گفت، مناجات را هم امام در او خواند. این‌ها وقتی که حضور امام را ببیند. بله، می‌گفتند این «حُجَّتِكَ عَلَيَّ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى» اشاره به همین اسماء و نظام اسماء که حجت بر همه عالم هست، اینجا هم هست.

این را یک تمرین ۴۰ روزه‌ای بفرمایید. اصلاً حال و روز آدم را عوض می‌کند، یعنی هر جا نورانیتی دیده شد، دست امام دیده شود و اما دیده شود، نه اینکه قلم دیده شود. صاحبی که قلم در دست او هست دیده شود. از قلم تشکر نکند. از صاحبی که این قلم را دستش گرفته تشکر کند. فکر نکند قلم چه خطوطی می‌نگارد! این قلم دست آن صاحب قلم است که این خطوط را می‌نگارد. وگرنه قلم خطوطی نمی‌نگارد. و این رفته‌رفته انسان را به یک توحید ولایی می‌رساند.